امر وزيا مولانا کز شهانشه دیدن و جودست امید

تشــنگان بودند و بس مشــتاق آن چون شىنىدند مىژدە اسىرائىليان خويشــتن را بهــر جلوه ســاختند حیلے را خور دند و آن سے تاختند

ای اســیران ســوی میدانگــه روید

یک خبر|یک نگاہ

«بوی گاو»در فضای یاسار گاد

راضی به جمع آوری این مکان است و حدود ۲سال از تخلیه گاوداری می گذر دامابودجهای که سازمان میراثفر منگی باید برای تملک این بنا داشته بەمحض دريافت اعتبار، باشد، هنوز آماده جمع آوری و تملک گاوداری پاسار گاد در اولویت قرارمی گیسرد، زیرا در زمینسه میراث جهانی تنها حريم منظر، مطرح نيست وحريم بويايي هم يكي از عواملی است که باید مورد توجه قرار گیرد». این امر در حالی است که یک مدر سه خالی نیز در حریم پاسار گادوجود دارد که قرار است با توافق آموزش و پرورش بهزودی جمع آوری شود. ورود به محوطه میراث فرهنگی و دخل و تصرف در آن، مدت هاست به دغدغه بسیاری از دوستداران این میراث وفعالان به دغدغه ای که از سوی این حوزه بدل شده است. دغدغه ای که از سوی مسئولان آنطور که باید و شاید جدی گرفته نشده واز اینُ رونگرانی های بسیاری را برای آینُده میراث فرهنگی مابه همراه دارد.

خبری چند روز پیش بسر خروجی خبرگزاری میراث فرهنگی قرار گرفت که بسیار جالب توجه بود خبری کـه مؤید حضـور یـک گاوداری در محوطه باستانی پاسار گاه است. دلیلی که برای چنین وضعی بیان شده، کمبود اعتبار در تملک ب العالي است که در حريم و عرصه محوطه های جهانی قرار گرفتهاندو چندی است اين امر تبديل به یکی از معضلات اصلی سازمان میراثفرهنگی . . . یکی رسی می در می مرد می در می مرد می شده است. این گاوداری نیز در عرصه و فاصله ۴۰۰ متری آرامگاه کوروش در حالی جا خوش کرده که جمع آوری آن نیاز به اعتبار چندصدمیلیون تومانی دارد.محمدحسن طالبیان،معاون میراث فرهنگی کشــور دربــاره ایـــنان موضــوع بــه خبرگــزاری میراثفرهنگی گفته اســت: « آزادسازی و تملک گلوداری پاســارگاد یکی از برنامههای ســازمان و اداره میراثفرهنگی استان فارس است که نیاز به بودجه و اعتبار دارد. در حال حاضر مالک گاوداری

2

0

12 1

و آنگاه خــود را کلمهای

میٌیابی کــه مُعنّایت منم و مراصدفی کــه مرواریدم

تویی و خودرا اندامی که روحت منم و مرا سینهای که دلم تویی و

خود را معبدی که راهبش منم و مرا قلبی که عشقش

تویی وخودرا شبی که مهتابش منم و مرا قندی که شیرینی اش

تویی و خــود را طفلی که

پدرش منم ومرا شمعی آ

مندربرابرتوكيستم؟

علىشريعتى

بناممحنا

و مي گويي: نه، هيچ كدام! هيچ کدام،اینهانیست،چیزدیگری است، یک حادثه دیگری و خلقت دیگری و داستان دیگری ست و خدا آن را تـازّه آفريده است هر گز، دوروح، در دواندام ايسن چنيسن بسا هم آشسنا بودهاند، ايسن چنين مجذوب هم و خویشــاوند نزدیک هم و زديك هم نبودهاند ... نه، هيچ للمهاى میان مــا جایــی نمی یابد .. سکوت این جاذبه مرموزی را که

برش

مرابه این کـه نمی دانم او را چه . حذب که دمانه

بهترمىفهمدوبهترنشانمىدهد.

گفتوگوهای تنهاییصفحه۶۵۵

شاتر

ومراتنهایی که انیساش تویی و ناگهان سرت را تکان می دهی 10 A

پُروانداش تویٰی و خود را انتظاری که موعودش منم و مرا التهابی

كه أغوشش تويى وخودرا هراسي كه يناهش منم

دغدغههاىدانشجويىدانشگاهصنعتىاصفهان







Tarheno@shahrvand-newspaper.ir المرود المال دوم المعاره ۴۵۱ | ارتباط با گروه طرح نو: Tarheno@shahrvand-newspaper.ir

بار و دارا هر دو تريبون داشته باشند. البته منظور م فرادی هستند که حرفهایی برای گفتن دارند و زندگی خود را مینگرند و بیان میکنند. بالا و پایین بايدهمديگر را ببينندو همديگر را بشناسند. درست به همین خاطر مترو برای من پدیده جذابی است. به همین خاطر مترو برای من پدیده جذابی است. چرا که قشر متوسط رو به بالا و قشر پایین شهر هر چرا ، تحسر معرست رود به و حسر پایین مهر مدر دواز آن استفاده میکنند. در مسیر جنوب به شمال همدیگر را می بینند، نمی شود گفت قایما در حال ارزیایی کردن هم هستند اما جامعه از جایی به بعد حود را به عنوان یک بدنیه واحد می نگرد افرادی که خود را به عنوان ید بدت و رست یی در . گرایش های سنتی تر دارند، متجددتر ها را می بینند و بالعکس این یک اتفاق اجتماعی قریب است که در هیچ جای دیگری جز مترو اسکان ظهور و بروز به یک مساله در هیچ جای دیدری جر مرو مسان طهرو برور ندارد مترو در چنین شرایطی تبدیل به یک مسأله می شود می شود به این موضوع فکر کرد که از دور این مسأله چه چیزهای دیگری استخراج می شوند حداقل قابلیت تریبون دادن به تمام افراد جامعه به معنای نام و تمام جامعه آن است که ۲۰ گونه انسان مختلف فابلیت معرفی پیدا می کنند. خود این معرفی جوابگوی بسیاری از معضلات مااست.

مسابقهمهندسواستادكار

خاطرهبازى

ت: قربان

مدیر اتحادیه شروع به شکایت کرده بود که کار فوری دارم و عدهای منتظر هستند.از کارگران دلیل این تأخیر را پرسید. آنها در پاسخ گفتند استاد جمال نیامده است.

ماه جهان بیانده است. ناگهــان شـــنیدند یــک نفــر از ۱۰۰ متر آن

طرفتر، با صدای بلند می گوید: آقا سلام علیکم. مدیر اتحادیمه با عصبانیت می گوید:

این همه سال مدیر کل شــما بودم یکبار از شما

نبود، رفتم دکتر. حالا بفرماییدچه فرمایشی دارید؟ مدیـر اتحادیه گفت: قــرار بود خودروام را تمام کنید امــا مهندس بعد از ۴ســاعت کار

کردن نتوانست در ستش کند. استاد جمال رفت سراغ خودرو و دید بعضی از وسایل موتور بیرون

داد زد: دل و روده ایــن حیوان را چه کســی بیــرون ریختــه اســت؟ (مکانیکـهــا معمولا

بیا روی . خودرویی را که برای تعمیر نزدشان میآورند با این نام خطاب میکنند). میگویند: آقای

مهنــدس. اســتاد جمال بــه کارگران دســتور مهدهد قطعات را ســر جای خودشان بگذارند. اســـتارت میزند. با شــنیدن صدای اســتارت، شمع و پلاتين را در مي آورد و مي بيند يکي از شمع و پلاتینها ناقص اســت. بعد از تعویض

از شمع و پلایینه محص سبب بید ر ر ب شبمع و پلاتین خودرو عین سباعت شبروع به کار کردن کرد. آقای مهندس ۴ سباعت تلاش کردامابه نتیجه نرسید، استاد جمال در عرض

است جمعاً بنا صلحاًی بند به مستول کارگرها را آقای مهندس حساب میکنند کارگرها را آقای مهندس حساب میکنند مهندس تعجب کرد و گفت: چرا!! استاد جمال وعدهای که بالو گذاشته بود را یادآوری کرد. او تابت کرده بود مدر کا آقای مهندس ارزش

ی در آن ســالها تجربه اهمیت زیادی داشــت

و تأثیر خودش را بر امور مختلف کشوری و اجتماعی می گذاشت، این درحالی است که امروز مدرک حرف اول و آخر را میزند.

دانی ندار د.

دقيقه خودرو را تعمير كرد. دوشنبه بعد دور هم جمع شــدند. مهنــدس و رئیس کار گاه ر کار با دیکی سر یک میز نشستند. اســـتاد جمــال بــا صــدای بلند به مس

افتادماند

خواهش کردم برایم کاری کنید. چرا دیر آمدید؟ اســتاد جمال گفـ

مجالیبرای«خوابابریشم»ها

او دختران ۲۰ سـال پیش را رها کـرد و به دختران ر زمان حال تریبون داد. وقتی این فیلم را دیدم تصور و ذهنیت آنها باعث تعجیم شد. دیدم آنها زندگی را مُتفاوت می بینند و در مقابل دوربین به خوّبی خود را بیان می کنند. به نظرم می رسـد ما آن گوشـه از را بیان می تعنین بخطرم می راست مدان موسط بر جامعه را به خوبی ندیدیم، وقتی با موضوعی نظیر آنچه در اثر فوت مرحوم پاشیایی اتفاق افتاد مواجه می شوم، به این فکر می افتم که اگر این بخش نادیده که سالها از داشتن تریبون محروم بود، تریبونی در دست داشت به مرور زمان خودش را نشان می داد. اينهــارابطه هايى موازى اندكه به صـدر نمى آيند و جامعه آنها رانمى بيند. دختران فيلم «خواب ابريشم» هم بخشى از جامعه هستند. اما آنها ديده نمى شوند. امروز هم آنها تریبون ندارند و بعد از ۲ روز در صدر هستند و به پایین می روند. بنابراین آنها می مانند و مرتضی پاشایی دیگری که در تنهایی از وجوداو لذت ببرند. ماباید همه جامعه را در یابیم. مهم است آدم



برایی یعار انداز به برای مرسب می میچینید امااین شیود به نظر درست نیست زیر اوقتی به جامعه ای پر تکابو میرسیم کم دو بزنند. آدرههای مختلف خود را به نفس جامعه گرد بزنند. آدرههای مختلف در رددهای مختلف و در طبقه های قتصادی مختلف بايد خودشان را درون روزنامەھا بېيىنىد. آن موقع است که می شود به بهبود امیدوار باشیم. کار کردن در مورد مسائل اجتماعی باز هم می شـود همان حرفزدن درباره جامعه. چه خوب است به وضعی برســـيم که اجازه دهيم خود جامعه درباره خودش، دغدغههاو نيازهايش حرف بزند.اتفاق وقتى مىافتد که جامعه زبان باز کند و خودش را بروز دهد. جامعه باید بنشــیند و فکر کند به کاری که می تواند انجام دهد. تازه بعــد از این که این اتفاق افتاد کارسُــناس میتواند بیاید و او را کمک کند. کمکش کند تامسیر

خودانتقادى

و با واقعیــت عملکر د فر دی مواجه شــد. خود انْتقادی مـــا را زودتر از آن که از ســوی دیگران شــماتت شــویم، به آنچه برای فردا نیاز داریم

میرساند و باعث میشود درمورد اشتباهاتمان تجدیدنظرهای اساسی کنیم. فرقی نمیکند چه جهت فکری داشت باشیم. سینتز از تز و

را بهتر بپیماید. اشــهروند؛ وقتی روزنامه زندهتری است که بتواند روایت زندگی مردم را ارایه دهد. من

فاصله طبقاتی مُوجود در کشـور را نقد نمی کنم. از سوی دیگر نگاهی عرفانه و اشـراقی به ماجرا ندارم. معتقدم به خاطر وابسـتگی بیش از انـدازه اقتصاد

ایران بــه نفت و مســائل تاریخی، جامعــه به جای حرف زدن در مورد مســائل مختلف، موقعیتها را

بهخاطر تريبون نداشــتن دور زده است. اين تريبون

. عمدتا دست صاحبان موقعیت است. روشنفکران و کارشناســـان ما هم جزو همان افرادی هستند که

تریبوُنها را مصادره کردهٔاند. در بسیاری از موارد ما اصلا حواســمان به تعداد تریبونهایی که در اختیار

داريم، نيست. اتفاق اصلى اما به خاطــر زنده بودن

جامعه است. در حوزه فیلم مستند فیلمهایی ر

ديدهام كه از ديدنشان تعجب كردم بهعنوان مثال

فیلم خواب ابریشم را خانم ناهید رضایی با این قصد ساخت که مدرسه ۲۰سال پیش خود را فیلم کند.

زندگىتوأمبااشتباه

مواجه شوی.

آنتی تز به وجود می آید.



همه ما در زندگی اشتباهاتی انجام دادمایم، بنابراین بـر عملکرد هر کدام از مـا انتقادهایی وارد است. اما وقتی صحبت از خودانتقادی می شـود، کار کمی مشـکل تر است. من در ی از بر این کرد معمدولا وقتی تصمیم زندگی شــخصی خودم معمدولا وقتی تصمیم ب بــه کاری می گیرم که درمــورد انجام دادن آن مجاب شــده و به نتیجه قطعی رســیده باشم. معممولا أن اقمدام را از زوايماي مختلف مورد

بررسی قرار میدهم. از سـوی دیگر اگر نتوانم دلایـل کافی برای انجـام کاری را به دسـت بیـاورم آن را انجام نمی دهم. آخرین باری که از خودم انتقاد کردم همین ۴ شب پیش در جشن تولد خواهرزادهام بود. خواستم بسرای او هدیه بگیسرم اما آنچه بهعنسوان هدیه بــه او دادم کامــلا بیربط بود. اتفاقسا خیلی هسم از کادویی که خریسده بودم خشنود بودم و به خود می بالیدم.

بعداز آن که تازه متوجه شدم، کلی خودم



حمد ابراهيم رنجبر 0.2

کنار هم نشسته بودند و بخث می کردند. یکی اســـتادکار تجربی و تعمیــرکار بــود و دیگری مدرک مهندسی مکانیک خود را از خارج گرفته

جمال گفت: اگــر تا صبح با هــم صُحبت کنیم هیچ کداممان دیگری را قانــع نخواهد کرد. اما

به شـــما ثابت می کنـــم مدرک ۱۰ شــاهی هو مسیارزد! ناگهان تعداد زیسادی کارگر دور آنها

میمانش (مسیقان طریق رک خیلی ناراحت شده بود. گفت چطور این ادعا را مطرح می کنی؟ گفت: ثابت می کنم اما بیابید قسرار بگذاریم اگر بسرای این ادعا دلیل آوردم شمانهار همه کارگرانسی را که دور ویرمان جمع شــدهاند، بدهيد و الا من اين كار را انجام

مديركل اتحاديه، خـودرواش را بــه تعميرگاه آورد و از روز قبل هم به اســتاد جمال گفته بود آن را نگاه كند و ببيند مشـكلش از كجاسـت. سبح که خــودرو را آورده بود اســتّاد جمال به نعمیر گاه نیامد.

۔ اد جمال ف بودند تنهـا با دســتور اسـ موضف بودند نبها با دستور استناد جمال بر خودروهـای خــارج از مجموعــه کار کنند. مهندس میخواست دست به کار شــود. او در تلاش بود بفهمد چرا اســتاد جمال نیامده اما به ای نرسید

کار عوض کرد و تصمیم گرفت خودرو را تعمیر کند. هر کاری کرد خودرو درست نشد. بعد از ۴ ساعت بالاخره نتوانست کاری از پیش ببرد.

فاطرهای که میخواهم برایتان تعریف کنم، درباره مقایسه تجربه و مدرک دانشگاهی است. دو اســتاد در سلف ســرویس دانشـگاه تهران

سحبتشان به مقوله ثروت و علم رسيد. استاد

میج مسیدی در در را بگذارید سوالی بیرسم. به نظر شسما تجربه مهمتر است یـا مدرک دانشـگاهی؟ آقای مهندس گفت: خب معلوم است دیگر مدرک. اسـتاد جمـال گفت: من

را شـــماتت کردم. گفتـــم: بهروز آخــر این چه کاری بــود انجام دادی؟ بعد هم کــه کادو را به او دادم، گفتم: اگر از این هدیه خوشت نیامده می توانم عوضش کنم. اتفاقا خواهر زادهام ابراز خوشحالی کرد و گفت: هدیه شما به درد همه اعضای خانواده می خورد. ممنون از لطفتان، با این وجود سعی ندسون رئیست ن با یو بود سمی و بود سمی نکردم خودم را گول بزنم چون مطمئن شـده بـودم اصـلا آن کادو به درد هیچ کدامشـان

ے مهندس از شــنیدن حرفی کــه کارگرش زد

یی میدهم. یک هفتـه از ایــن جریان گذشـت. یک روز

کار گے ان ہم مطابق بخشےنامہ ابلاغ شےدہ،

بسونم اصدران کانو به در منع باشدان می کنم نمی خورد. معمدولا از خودم انتقاد می کنم چون میدانسم حالقل فاینده ایس کار آن از نظرگاه دیگری با کاری که انجام میدهی ر . در ضمن با این کار میشود به حقیقت رس

جمع شده بودند.